



دلیل تسدید خداوند در اثبات نبوت

بزرگترین دلیل در اثبات نبوت هر پیغمبری تصدیق و تسدید خداوند است، چرا که نبوت علامت خاص ظاهری ندارد که انبیاء با داشتن آن علامت خاص شناخته شوند. و همچنین علوم غریبه و سحر و شعبده نیز بسیار است که اعمال عجیب و محیر العقولی از شخص عالم به آنها سر بزند. پس تنها راه جهت مطمئن شدن به صدق یا کذب هر ادعای نبوتی، تصدیق خداوند است.

چرا که خداوند حکیم است و کار لغو نمیکند و دانایی است که بر ظاهر و باطن خلق خود آگاه است و شاهی است که چیزی از او مخفی نیست و قادری است که عاجز از چیزی نیست. لذا اگر کسی به دروغ در حضور او ادعای نبوت کند و بر راستگویی خود ادله ای اقامه کند و عده ای از خلق را گمراه کند، بر خداست که او را تکذیب کند.

و اگر ادله او را باطل نفرمود ما میفهمیم که تصدیق امر آن مدعی را نموده و به آن پیامبر ایمان میاوریم، و البته خداوند هم از کمال عدل خود روز قیامت بر ما مؤاخذه نمیفرماید که چرا بقول این مدعی تمکین کردید زیرا که ما در این هنگام بر خداوند حجت داریم.

این برهانی است که تمام امور دین و دنیا به این ثابت میشود و انبیاء و مرسلین همه باین دلیل احتجاج دارند و هر حجتی حجت است که با این برهان محکم تایید بشود.

اما در ابطال خداوند لازم نیست که شخص باطل را از بین ببرد تا بطلان او ثابت شود، زیرا که آن مدعی در فتنه خود صاحب اختیار بوده و خداوند هم او را مورد امتحان و آزمایش قرار می دهد، لذا ابطال خداوند از طریق خود شخص اثبات خواهد شد. و همچنین ابطال خداوند بطور خاصی نیست و به جهات گوناگونی میتواند باشد.

در ادمه مرحوم کرمانی اع چند مثال در چگونگی اظهار بطلان مدعی باطل و انقطاع شخص مفتری از خداوند ذکر میکنند:

مثلا هر گاه مدعي ادعا کرد که از جانب پروردگار دعوت میکند و ما دانستیم که این حلالزاده نیست در بطلان امر او همین مطلب کفایت است و زاید بر این واجب نیست زیرا که حرامزاده با خبائثی که دارد اتصال او بخداوند ممکن نیست و اگر چه اموری شبیه بمعجز از او صادر شود.

و اگر حلالزاده است و لکن فاسق است و منکراتی که همه عقول سلیمه زشتی آنها را ادراک میکند از او صادر میشود همین در بطلان امر او کفایت است البته.

و اگر فسق ظاهری هم از او مشهود نیست و لکن دنی الطبع است و اموری که مخالف مروت و مردانگی و بزرگی است از او ظاهر میشود همین در بطلان امر او کفایت است و اگر چه اعمال و افعال عجیبه از او صادر شود.

و اگر صاحب مروت هم هست اما صاحب بدخوئی و تندي است همین برای او کفایت است و بطلان بیشتری لازم نیست.

و اگر صاحب متانت و وقار است اما جاهل بحقایق است همین در ظهور بطلان او کفایت است.

و اگر علم و حکمت هم دارد اما علم سیاست و نظم امور را ندارد در بطلان او و ظهور فساد او همین کفایت است.

و اگر علم سیاست هم دارد و حکمت نظم مدن را میداند اما حریص بر دنیا و جمع مال است همین دلیل بطلان او است.

و هکذا ولو يك چیز در او باشد که عقول سلیمه آن را قبیح میشمارد در بطلان او کافی است ولو اینکه دارای خارق عادات و شبه معجزات باشد.

و اگر در جمیع امور کامل و بالغ است و نقصی در او نیست سوای اینکه باید خارق عادت را اظهار بکند و معذالك مفتري و دروغگو است در این هنگام در حکمت واجب است که خداوند قطع مدد از او فرماید تا نتواند اظهار خارق عادت نماید یا اگر اظهاری کرد خداوند دروغ او را ظاهر فرماید و وجه مکر و حیل و شعبده او را بخلق بنمایاند زیرا که ابطال باطل و احقاق حق بر خداست بهر وجهی که خواسته باشد.

و در ادامه میفرمایند:

و علاوه بر اینها راستگوییانی که از جانب پروردگار آمده‌اند در جمیع حرکات و سکنات و علوم و اخلاق، صفاتی و علاماتی دارند که هرگز مشتبه بدیگران نمیشوند. زیرا که خداوند بر هر حقی حقیقتی قرار داده و بر هر صوابی نوری است و برای آنها علامات نورانیه‌ایست که کاشف از صدق ایشان است که با وجود آنها محتاج بهیچ معجزی نیستند و این اثر فضل پروردگار و کمال نفسانی ایشان است و شخص راستگو که از جانب پروردگار آمده است با شخص طالب دنیا و مفتري کذاب مشتبه میشود هر گاه ظلمات با نور و سایه با آفتاب مشتبه شد و این محال است

و نور پروردگار در اهل حق چنان پیدا و هویدا است که بر احدی مشتبه نمی ماند مگر بر کسی که خداوند دیده دل او را کور کرده باشد و کسی که دشمن با نفس خود نیست و با چشم الهی و فطرت پاک نظر میکند محال است امر بر او مشتبه بماند .